

نقبی بر الگوی رفتاری و اخلاق و منش بهمن در منظومه بهمن نامه

سعدالله رحیمی^۱، کبری رحیمی^۲^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، کرمان (نویسنده مسئول)^۲ دانشجوی دکتری مطالعات زنان، تهران

چکیده

سرایش بهمن نامه نه تنها جاودان ساختن حماسه و اساطیر ایرانی را در کنار حماسه های ملی دربردارد، بلکه در گذر از آن آموزه های حکمی و اخلاقی در تربیت نفس و ادب هم بیان می شود. بهمن نامه را ایرانشاه بن ابی الخیر در اواخر قرن پنجم و اول قرن ششم به نظم درآورده است. مرحله پرورش و تربیت، که از زبان راوی داستان، که دهقان موبد نژاد است، گفته می شود که بعد از تولد و بنا به درخواست پدرش اسفندیار در میان خانواده و خاندان زال در سیستان شکل می گیرد. مرحله پادشاهی و حکمرانی بهمن، دوران شاد و سروری شاهی اوست. مرحله لشکرکشی به سیستان، که به آزار و اذیت خاندان رستم و شخص زال و به دار آویختن فرامرز منجر می شود، از اقدام های ناروای بهمن است. قسمت بیشتری از منظومه بهمن نامه درباره خاندان رستم و درگیری بهمن با این خانواده و خاندان است. مرحله پشیمانی و بازگشت، که به عفو اسیران و عذرخواهی شاه از الگوی رفتاری و منش خویش است، سهم بزرگی در رفتار بهمن دارد. سرانجام، بهمن، این شاه و پهلوان، که با پهلوانان دیگر حماسه، تفاوت دارد، در نبرد با اژدها به کام مرگ (اژدها) می رود، و به گونه ای می توان گفت: خودکشی می کند. بررسی الگوهای رفتاری پهلوانان ایرانی و منش های آنان هویت فرهنگی و اجتماعی ایرانیان باستان را در خود دارد. در این وجیزه موضوع بیان الگوی رفتاری بهمن و منش های پهلوانی اش از متن بهمن نامه است که صفات اخلاقی او را مانند صفات دادگری، نیایش، پایبندی به سوگند و همچنین گاه رذایل غیر پهلوانی مانند: ظلم و تجاوز، بی عدالتی، تطمیع پهلوانان، خیانت را نمایان می سازد و با تبیین ویژگی های مثبت و منفی اخلاقی این پهلوان، گستره بی کران ادب و فرهنگ ایران زمین را در فتوت و جوانمردی بیشتر آشکار می سازد.

واژه های کلیدی: رفتار و منش، اخلاق، بهمن، شاهنامه، حماسه

مقدمه

طرح پرسشی که بهمن در منظومه بهمن نامه کیست؟ و الگوی رفتاری و منش او در دوران شاهی و پهلوانی اش چگونه بوده است؟ در این گفتار با نگرش پهلوانی و اخلاقی او جواب داده می شود.

گستره فراخ و پهنه وسیع سرزمین ایران با قدمتی چندین هزار ساله و درآمدی پر فراز و نشیب، سکونتگاه مردان و زنان حماسه‌ساز و پیکار آفرینی است که گیتی به آنان فخر می فروشد و نامشان تا ابد بر بلندای روشن تاریخ، ماندگار است، زیرا همیشه مردمانی مدافع بوده اند، نه مهاجم. و اگر حرکتی پیش رونده به سرزمینی داشته اند، این حرکت، در منطقه و محدوده خاک خویش بوده است، مثل تهاجم بهمن به خطه سیستان، برای انتقام از خون پدرش. ایرانیان مردان و زنانی بوده اند که با شجاعت، دلاوری، مردانگی و دینداری خود به خصال نیک اخلاقی، مفهوم بخشیدند و با دیوان، جادوان و همه نشانه های جهل و تاریکی به قامت قیام کردند و به رزم برخاستند. آن خردمندان قوم نیروی اهورایی خود را برای محو رذایل اخلاقی علیه قدرت‌های اهریمنی به کار گرفتند و حاصل رشادت‌ها، از خودگذشتگی‌ها و مردانگی‌های آنان، ظهور و تبلور عالی‌ترین الگوهای رفتاری و منش‌های اخلاقی و انسانی والای ایرانی گشت. اسطوره‌های این مرز و بوم، که در کتاب های حماسی و پهلوانی از آنان به نیکی و سلحشوری یاد می شود از رهگذر این خیزابه ها شکل گرفتند و قالب شکل قهرمانان حماسی را نمودار و متبلور ساختند.

قهرمانان اسطوره‌ای و حماسی با گفتار و کردار خود، تاریخ دیرین ایران را شکل دادند و خود، زمینه ساز آفرینش آثار حماسی گران قدری چون شاهنامه فردوسی و سپس در پیروی از آن خرد فرزانه به تکمیل جلوه ها و آثاری، همانند گرشاسب نامه، بهمن نامه، سام نامه، برزنامه، جهانگیرنامه، فرامرزنامه، شهریارنامه، بانوگشاسب نامه و نمونه های دیگر شدند. شاهنامه به عنوان اثری بی‌بدیل، جای خود را در میان همه آثار حماسی جهان باز کرده و بر تارک آنها می درخشد. به تبع این اثر هنرمندانه؛ اثری فخیم و وزین به نام بهمن‌نامه، به قلم مردی فرهنگدوست و دانش دوست، ایرانشاه بن ابی الخیر به خلق و آفرینش های ادبی در اواخر قرن پنجم و یا اوایل قرن ششم اضافه گشته است، که هویت و اصالت مردمان ایران زمین را در کنار کنش ها و تپش ها بازگو می کند. تبیین خصایل و رذایل اخلاقی پهلوانان ایرانی، (الگوی رفتاری) با شمار آثار حماسی برجای مانده از اندیشه های خردورز ایرانیان، کاری بس سترگ و مجالی بس فراخ می طلبد، اما در این وجیزه از بهمن، فرمانفرما و فرمانروای جانشین گشتاسب، و انتقام گیرنده خون پدر (اسفندیار)، از خاندان زال سخن به میان می آید. بهمن و الگوهای رفتاری اش معرفی می گردد تا بزرگی و شکوه پهلوانان و شاهان و بزرگان و اساطیر باستانی ایران زمین در سنجش با چنین رفتار و منشی سنجش شوند و الگویی برای فرزندان پهنه فراخ و گستره ایران باشد و گفته نیاکان ایرانی در مفهوم پندار و گفتار و کردار پسندیده دنبال شود و جریان یابد.

الگوی رفتاری و منش پهلوانی:

الگو و منش پهلوانی را این دانسته اند که، فرد یا افرادی، چیزی یا کسی را معیار و نمونه و الگوی پذیرش رفتار خود و دیگران بدانند و با سرمشق قراردادن او و تقلید کردن از رفتار و اعمالش به سوی پیروزی و بهروزی پیش روند و آن الگو را آینه تمام نمای همه خوبی ها و خواسته ها بدانند؛ و در رفتار، کنش یا واکنش هایی که در پاسخ به محرک درونی و یا بیرونی خویش و جامعه از خود نشان می دهند سازگاری و سازشی ببینند. براین روال از اندیشه است، که الگوهای رفتاری و منش های پهلوانی پهلوانان و شاهان و بزرگان چه در حماسه و تاریخ و مذهب، طرفدارانی پیدا می کند و سعادت به دنبال می آورد، و یا بر اثر ناسازگاری از آموزش ها راهی بدفرجام بهره می شود؛ و از قهرمان منظومه بهمن نامه هم چنین انتظاری می رود، و با دنبال کردن این داستان از بهمن نامه به هدف می رسند یا نمی رسند؟ منش را به معنی «خوی و طبیعت و خصلت و نهاد و سرشت» دانسته است. (دهخدا، ذیل: منش) و در اصطلاح « منش آن دسته از ویژگی های شخصیتی فرد را که در زمره فضایل اجتماعی به شمار می آیند و صداقت و همکاری و مهربانی و وفاداری نامیده می شوند، دربرمی گیرد. » (سیف، ۱۳۷۰: ۱۶)

منش، پاره ای از شخصیت است، و «شخصیت، مجموعه ای از تمام ویژگی ها، توانایی ها، انگیزه ها، خلق و خوی ها، نگرش ها، دیدگاه ها، باورها و کنش های هیجانی، سبک های شناختی، منش و اخلاقیات هستند.» (لطف آبادی، ۱۳۸۴: ۱۲۷) براساس این بینش و نگرش یاد شده، ویژگی های مثبت و منفی بهمن، در منظومه بهمن نامه بیان می شود. «بهمن در اساطیر، بهمن به صورت وهومن در اوستا، وهومن در پهلوی، وهمن یا بهمن در پارسی ذکر شده است. در مجمل التواریخ آمده است: کی بهمن، پسر اسفندیار بود و مادرش را نام اسنور بود از فرزندان طالوت الملک و نام او اردشیر بود. کی اردشیر درازانگل خواندندی او را و به بهمن معروف است و او را درازست نیز گویند.» (گردیزی، ۱۳۸۴: ۳۱) بهمن نامه یکی از منظومه های مهم حماسی است «حماسه شعری است داستانی روایتی با زمینه قهرمانی و صبغه قومی و ملی که حوادثی بیرون از حدود عادت در آن جریان دارد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۰: ۱۰) بهمن نامه پیرو شاهنامه است که تاریخ دقیق سرایش آن مشخص نیست، ولی برطبق نظر پژوهشگران «در اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم سروده شده است.» (صفا، ۱۳۷۹: ۲۸۹) بهمن پسر اسفندیار، پادشاه کیانی است. این منظومه بالغ بر ده هزار بیت (براساس چاپ عفیفی) و در بحر متقارب مثنی محذوف است. رضاقلی خان هدایت سراینده آن را جمالی مهریجردی، از معاصران برهانی و لامعی گرگانی و سوزنی سمرقندی، دانسته است. «(همان: ۲۹۸) بهمن نامه از دیباچه ای به سادگی و آرامی سبک خراسانی و در چهار قسمت مجزا شکل گرفته است، که الگوی رفتاری و منش و خویشتنکاری این شاه - پهلوان در هر فروه متفاوت می نماید. دوران پرورش در آموزش خصال پهلوانی و بصیرت و دانایی نهاد خانواده رستم دنبال و طی می شود و زمان قدرت و لشکر کشی به اطراف و جوانب گونه ای دگر است و پیکار با فرزندان رستم و در نهایت برگشت از هزیمت روحی از خطه سیستان، همه عبرت آموز و پند دهنده برای فرهیختگان و حاکمان و مجریان امور یک ملک و ملت است، در هر گستره ای از گیتی که گذر عمر داشته باشند. در منظومه بهمن نامه، دیباچه با نام خدا آغاز می شود.

ز ما آفرین بر جهان آفرین
که او را سزد بر جهان آفرین
بر آورنده مردم از تیره خاک
نگارنده تن بدین جان پاک (ابی الخیر: ۴)
بعد به وصف پیامبر اسلام می پردازد.

پذیره محمد سر راستان
کزو شد جهانی پر از داستان (همان: ۵)
این وصف پیامبر از گونه ای نیست که در نوشته های بعد از این دوران، که در متن نوشتاری به نام بازتاب معراج پیامبر در شعر فارسی، به همت استاد مجید حاجی زاده، آمده است، که از سنایی، عطار، خاقانی، نظامی، امیر خسرو دهلوی و خواجوی کرمانی، به سبب آشنایی آنان با قرآن و احادیث نبوی یاد کرده اند یعنی، بوی کهنگی و قدمت وصف پیامبر در بهمن نامه از آثار نزدیک به این دوران هم بیشتر به مشام می رسد، جلوه اش اینجاست، مانند:

محمد که سلطان
این عهد بود
ز چندین خلیفه ولیعهد بود
سر ناه در بیت اقصی گشاد
(۷۸)

و به سراغ خرد و ستایش خرد می رود.

اگر خویشتن را بینی درست
به یزدان ترا راه باید نخست (ابی الخیر: ۶)

قبل از مدح سلطان محمد در بیان جوارح انسان سخن می راند.

کسی اندر جهان جاودانه نماند
ترا پیش یزدان بهانه نماند (همان: ۶)

در مدح سلطان محمد؛

فزون گشته تا ده سال روزگار

برآشت بر نامور شهریار

سر تاجداران ملک‌شاه شاه

از آنکه که شد سوی آن بارگاه (همان: ۹)

سراینده در دیباچه، ضمن مدح سلطان محمد، گفته است که از کردار او، بهمن اسفندیار یادآوری می‌شود، و آن را به دست میرمودود، یکی از بزرگان لشکر، برای شاه فرستاده و از حسین علی، یکی از اعیان طوس، خواسته است که نزد شاه جهت او پایمردی کند؛ و از شاه صله درخواست کرده است.» (صفا، ۱۳۷۹: ۱۳) منظومه بهمن نامه، با ده هزار و چهارصد و چهل و سه بیت، به وسیله یکی از حماسه سرایان نامی یعنی ایرانشاه ابن ابی الخیر که در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم می‌زیسته، سروده شده و از شیواترین آثار حماسی می‌باشد. در کتاب از واژه های عربی و غیر فارسی بسیار اندک استفاده شده است. نویسنده مسلمان و میهن دوست بوده و به ملیت خود می‌بالیده و به ملت ها روح ملی و میهن پرستی القا می‌کند. همچنان که ذبیح ... صفا، حماسه را تجلیگاه تمدن یا قسمتی از تمدن یک ملت در لحظه ای که به وجود می‌آید یا در حال وجود یافتن است، می‌داند.» (صفا، ۱۳۷۹) بهمن نامه هم سوای از بخش تاریخی آن، حماسه ای ملی است که سهمی بزرگ در پیکار و نبرد جنگجویان برای خواسته های هر یک از طرفین دارد. در بهمن نامه خصوصیات یک اثر حماسی، وصف پهلوانی، جنگ و ستیزه ها، کارهای خارق العاده و سرانجام آنچه را در ارتباط با تمدن و ملیت قومی رواج دارد، می‌توان دید؛ که در الگوی رفتاری و منش بهمن گاه مشهود و گاه زمینه ساز نویدهای آینده است. بهمن یزدان پرست است و در دین از همه چیز کمک می‌گیرد، حتی برای نیل به هدف به تطمیع دیگران دست می‌یازد، این جزو الگوهای رفتاری بهمن است که دیگران را گاه فریب دهد؛ که این کار را یکبار هم استادش، رستم انجام داده است. در کنار همه رفتار های نیک و گاه در فصل میانه رزمش با خاندان زال، با ناپسندی مواجه است، اما او همیشه به تشویق پهلوانان می‌پردازد و به آنان پاداش می‌دهد یا لاقل به تقاضای پاداش آنان پاسخ رد نمی‌دهد. تقدیر و سرنوشتی که آنان به آن اعتقاد راسخ داشتند موجب می‌شود بهمن در کنار منش های پهلوانی و خصلت های شاهی نیک، گاه به رفتاری خرق عادت دست زند، و همای چهرزاد را جانشین خود سازد. (همای در شاهنامه فردوسی دختر بهمن خوانده شده و در بهمن نامه دختر شاه کشمیر)، (گرچه آن زمان این قسمت از هند در حوزه قلمرو حکومتی و فرمانی ایران بوده است، اما بهمن پسری به نام ساسان دارد) در ارزش منظومه بهمن نامه باید این مطالب را مورد توجه داشت: انتقام جویی، جنگ ها و نبردها (چه گروهی و چه تن به تن، مثل نبرد بهمن با لؤلؤ، که حکومت او را صاحب شده است) فریب و نیرنگ و به کار بستن مکر و دادن پاداش جهت تطمیع پهلوانان از کارهای بهمن، برای رسیدن به هدف است. کمک گرفتن و دست طلب پیش بیگانه دراز کردن از کارهایی است که بهمن به آن دست می‌یازد و از دیوان کمک می‌گیرد.

بخش اول ماجرای بر تخت نشستن بهمن و ازدواج او با کتایون، دختر پادشاه کشمیر، و شرح خیانت او به بهمن و جنگ بهمن با اوست. مهرورزی که از صفات نیک پهلوانان و شاهان است، در منظومه بهمن نامه از طرف بهمن به کتایون نیست، بلکه کتایون دلبسته غلام خود، لؤلؤ که همراه او از خارج از کشور آمده است، می‌باشد. بخش دوم شرح آراستن سپاه برای جنگ با فرامرز و زال است و توصیف جنگ های پیوسته و طولانی آنها. بخش سوم توصیف فرار دختران رستم به کشمیر از مقابل لشکر بهمن است و همچنین تجدید بنای سیستان توسط بهمن. بخش چهارم شرح جنگ برزین آذر با بهمن است که سرانجام به صلح می‌انجامد. بهمن همچنان که با خود، سوگند خورده بود انتقام خون پدرش را از فرامرز و زابلان بگیرد، سوگند را در آزاد ساختن خانواده و یاران زال هم به انجام رساند، و غیر از آذربرزین (در متن بهمن نامه، برزین آذر) فرزند فرامرز همه را، پس از فرونشاندن خشم خود، آزاد کرد. در بخش نخست کتاب، بر تخت نشستن بهمن را شرح داده می‌شود و می‌گوید که او به پایمردی رستم، با کتایون دختر پادشاه صور کشمیر، ازدواج کرد. (برگ ۲۶) کتایون دلباخته غلامی به نام لؤلؤ بود (برگ ۳۹) و او را با خود به دربار بهمن آورد و بهمن به فریب کتایون اختیارات ملک را به لؤلؤ سپرد (برگ ۷۱) و خود به تشویق همسرش شهر را برای شکار ترک کرد و آنگاه لؤلؤ و سپاهیان بر حکومت بهمن شوریدند (برگ ۷۵ و ۱۱۴) بهمن به مصر رفت و در آنجا با دختر پادشاه مصر، هما، ازدواج کرد (برگ ۱۱۴ و ۱۳۵) و به یاری نصر حارث، شاه مصر، دوباره به ایران بازگشت (برگ ۱۷۸ و

۱۷۹) در پایان این بخش، پس از رسیدن خبر کشته شدن رستم به دست شغاد (برگ ۱۸۱-۱۸۴)، بهمن به سوکواری نشست، به مدت یک هفته. (برگ ۱۸۵)

بخش دوم منظومه به شرح آراستن سپاه از طرف بهمن برای جنگ با فرامرز و زال است و توصیف جنگ های پیوسته و طولانی آنها، که بهمن به کین خواهی پدرش، اسفندیار که به دست رستم کشته شده بود، به سیستان می رود (برگ ۱۹۱ و ۱۹۲) و سه بار با فرامرز، پسر رستم، می جنگد و هر سه بار شکست می خورد و فرار می کند (برگ ۲۰۴ و ۲۱۹ و ۲۳۴ و ۲۶۵) و بار چهارم به کمک باد سهمگین و شوم، سپاهیان فرامرز متفرق می شوند و بهمن پیروز می گردد و زال را در قفس زندانی (برگ ۳۲۱) و فرامرز را بر دار می کند (برگ ۳۳۹) و دختران رستم، بانوگشسب و زربانو، به هندوستان نزد شاه کشمیر می گریزند (برگ ۳۳۱ و ۳۳۵) بخش سوم، توصیف فرار دختران رستم به کشمیر از مقابل لشکر بهمن است و دنبال رفتن بهمن برای دستگیری دختران و همچنین تجدید بنای سیستان توسط بهمن. بهمن به جستجوی دختران رستم می پردازد و آنها سرانجام پس از نبرد تن به تن با سپاهیان بهمن، اسیر او می شوند (برگ ۴۰۲ و ۴۰۵) در این بخش، آذربرزین یا برزین آذر پسر فرامرز، به یاری زابلیان می آید، که در تشخیص سپاه خودی و بیگانه، غفلت می کند (برگ ۴۱۳) و گرفتار سپاهیان بهمن می شود، بهمن او را هم به بند می کشد (برگ ۴۱۶) بخش چهارم شرح جنگ برزین آذر با بهمن است، که سال ها به طول می انجامد. بهمن، همه اسیران سیستان را، جز آذربرزین، آزاد می کند (برگ ۴۴۶) و هنگامی که آذربرزین را به ساری می برند، رستم تور با سربازان بهمن می جنگد (برگ ۴۶۳ و ۴۶۵) و آذربرزین را از بند می رهاوند و آن دو، سپاهی فراهم می آورند و به جنگ بهمن می روند (برگ ۴۷۴). پس از چند نبرد سخت، بهمن می گریزد (برگ ۵۶۶) اما سپس آنان با هم آشتی می کنند. (برگ ۵۷۲ و ۵۸۵) در پایان این بخش بهمن، هما را بر تخت پادشاهی می نشاند (برگ ۵۹۲ - ۵۹۴) بهمن روزی با آذربرزین به شکار می رود و با اژدهایی روبرو می شود (برگ ۵۹۶)، با اژدها می جنگد و در کام او اسیر می گردد؛ از آذربرزین یاری می خواهد، اما وی اعتنا نمی کند و اژدها بهمن را می بلعد (برگ ۶۰۱) و بدینگونه او کین مرگ پدر را از بهمن می گیرد. داستان اینگونه است: در آغاز بهمن به عنوان شاهی قدرتمند و قاهر توصیف شده است که سراسر کشور زیر سلطه اوست و هیچ مشکلی در جایی وجود ندارد و اوقات را به بزم و شکار می گذراند.

چو بنشست بر تخت شاهنشهی
برگان ایران زمین را بخواند
همه یکسره پیش تختش بپای
در ابتدای اثر توصیف مجالس بزم آمده است که بزرگان و سپهداران از سراسر کشور در آن حضور دارند و به شادی مشغولند. بهمن در میان بزرگان همچون ماه در میان ستارگان دانسته شده است. یادآوری خاطرات گذشته در همین جشن آغاز می شود. بهمن چون سخن های رستم را می شنود یاد پدر می افتد و آه از جگر می کشد. بهمن تا زمان زنده بودن رستم دندان بر جگر می سایید و خشم خود را فرو می برد، به احترام استاد، ادب را نگه می دارد، اما کینه جوانه زده است. چو گفتار رستم به بهمن رسید
به یاد آمدش زان گرامی پدر
که شد کشته بر دست آن نامور (همان: ۲۱)
الگوی رفتاری و منش بهمن که از تربیت رستم و خانواده و خاندان زال در وجودش شکل گرفته است، او را صبور و سخاوتمند بار آورده است. او بزرگان را هدیه و خلعت بخشید.

مهان را همه پهلوان هدیه داد
مهمان را همه خلعت افکند شاه
ز دیبای و اسبان تازی نژاد
زدیبای زربفت و اسب و کلاه (همان: ۲۲)
بهمن با توصیفی که رستم از قول یک بازرگان از کتابیون دختر شاه کشمیر ارائه می کند، نادیده عاشق او می شود. (عشق شنیداری). قبول فرمان استادش رستم برای ازدواج با دختر شاه صورکشمیر از الگوی رفتاری و منش نیکخواهانه و ادب بهمن

است. در واقع شاه بدون دیدن دختر خواستار او می‌شود. ایرانشاه از قول رستم در ابیاتی کتایون را چنان زیبا توصیف می‌کند که دل بهمن را می‌برد.

نشسته بر آن تخت زیبا بتی
نگاری بد آراسته چون پری
چو ماهی اگر ماه گویا شود
بهارى یکی خرمن گل تنش
چو گویا شدی در همی‌ریختی
چو خندان شدی دل برانگیختی (ابی‌الخیر: ۲۷ و ۲۸)

در بهمن نامه رستم جهان پهلوان حضور دارد. رستم، نامه‌ای پر از تهدید و تکریم به شاه کشمیر نوشته و ضمن یادآوری بلاهایی که پسرش فرامرز هنگام حمله به هندوستان بر سر هندوان آورده، از فر و شکوه بهمن یاد کرده و خواستگاری بهمن را مایه خوشبختی و افتخار شاه کشمیر می‌داند. او نامه را به دست پارس، برادرخوانده زال، می‌دهد و او را برای آوردن کتایون به هند می‌فرستد. شاه کشمیر که نمی‌خواهد یگانه دخترش از پیش او برود به این وصلت راضی نمی‌شود، ولی از ترس حمله رستم و ویران شدن کشور با کتایون که از خرد و دانش فراوان بهره دارد مشورت می‌کند. کتایون با ازدواج مخالفت نمی‌کند، و همچون حکیمی خردمند پدر را پند می‌دهد که:

بدان ای گرامی پدر کاین جهان
همه روزگارش نه یکسان بود
سپهری بلند است و چرخ روان
چو با او به از سازگاری نبود
شگفتی بسی دارد اندر نهان
نه همواره مردم تن‌آسان بود
رسیدن سوی رای او کی توان
خنک آن که او سازگاری نمود (ابی‌الخیر: ۳۶)

می‌گوید چون ما توان مقاومت در برابر رستم را نداریم و نیز بهمن از پشت کیان است و می‌تواند پشتیبان حکومت ما باشد به این ازدواج تن می‌دهم. کتایون غلامی، به نام لؤلؤ دارد که از کودکی با او بوده است. زمانی که لؤلؤ از ماجرا آگاه می‌شود از ترس جدایی به کتایون شکایت می‌کند و او به لؤلؤ اطمینان می‌دهد که فقط عاشق اوست و از ترس رستم و برای فاش نشدن راز عشقشان به این ازدواج تن داده است و او را با خود به ایران می‌برد. مرا گر بخواهند تو هم با منی

چو آنجا رسیدیم سازیم کار
به من بر گرامی تر از بهمنی
ببینیم تا چون بود روزگار (همان: ۴۲)

کتایون به این ازدواج ناخواسته تن داده و همراه دلدار از شهر و دیار خود جدا می‌شود و به سمت دربار ایران راهی می‌گردد. کتایون در ظاهر با بهمن است، ولی با کمک لؤلؤ قصد دارد حکومت را از چنگ او در بیاورند که موفق هم می‌شوند. آگاهی بهمن از خیانت کتایون بسیار تلخ است، زیرا زمانی از ماجرا آگاه می‌شود که تا مرگ بیش از یک قدم فاصله ندارد و از لوازم قدرت نیز چیزی در دست او نیست. زیرا بهمن در طول یک سال ارتباط با کتایون به درخواست او و برای اثبات میزان عشقش به او، گنج و سپاه را در اختیار لؤلؤ قرار داده است. لؤلؤ هنگام غیبت بهمن از این فرصت استفاده کرده و با بذل و بخشش، دل لشکریان را به دست آورده و آنها را علیه بهمن متحد کرده بود تا طبق نقشه کتایون هنگام بازگشت بهمن او را کشته و خود شاه شود. او طبق نقشه بهمن را به خانه خود دعوت کرده و لشکریان را با زره و سلاح آماده نگه می‌دارد تا نقشه خود را عملی کند، اما در این میان پارس، یکی از یاران باوفای بهمن (پارس پرهیزگار) به طور اتفاقی از ماجرا آگاه می‌شود و با زیرکی بهمن را از آنجا بیرون می‌آورد.

چو لؤلؤ درآمد بر دخت شاه
مرا این فرستاده زشت کیش
گشتم پارس را یا تن خویش را
بدو گفت کاین از تو دارم گناه
نخستین قدح دردی آورد پیش
به خنجر بکاوم دل ریش را (همان: ۴۷)

در واقع بهمن زمانی از ماجرا آگاه می شود که از پادشاهی چیزی جز نام برای او باقی نمانده و دو رکن اساسی پادشاهی یعنی گنج و لشکر در اختیار لؤلؤ است و او با وجود آگاهی از خیانت، قدرتی در دست ندارد که خائن را مجازات کند. خیانت کتایون و همدستی لؤلؤ، جنگی سخت و ناخواسته و زیانبار را بر بهمن تحمیل می کند و توان اعتماد صادقانه اش را به خویش و بیگانه، که از رستم آموخته بود به دشمن اعتماد کامل نکند و رازش را با آنان درمیان نگذارد، بیش از حد به او ضرر رساند. خیانت و توطئه به اندازه ای بزرگ است که شاهی را با آن همه محبوبی، تنها می گذارد و لشکرش پراکنده می شوند. از اینجا الگوی رفتاری و منش پهلوانی بهمن که از خاندان زال آموخته بود، دگرگون می شود. آموخته بود در برابر دشمن و غیرخودی استوار باشد، و سر تعظیم و تسلیم در برابر ناخواسته ها فرونیابد، همچنان که رستم در برابر اسفندیار تن به خواری نداد. بهمن پس از جنگی طولانی با لشکر، خسته و زخمی به مصر فرار می کند.

همی رفت بر راه پویان دو ماه
چنین تا به مصر آمد آن بارگاه
که هرگز نیاسود یک روز شاه
به بازار در، حجره بگرفت شاه (همان: ۱۱۴)
کتایون هنگام پیمان بستن با اردشیر، خیانت به بهمن را قضای آسمانی دانسته که زور و چاره در برابر آن سودی ندارد.
بدان پهلوانا که کاری چنین
تو دانی که کس بد نخواهد به خویش
قضا رفت و چشم خرد کور کرد
به پیش آمدم روزگاری چنین
ولیکن چه چاره که آمدش پیش
نه چاره همی سود دارد نه زور (همان: ۸۹)

در منظومه بهمن نامه زنان جزو شخصیت های اصلی داستان اند و بیشتر حوادث داستان بر گرد اعمال آنها می گردد. در نبرد بهمن با خاندان زال، و نتیجه نبردها را در نهایت به نفع خود رساندن، بهمن با زنان مبارزی روبرو می شود که از خانواده رستم هستند و در کودکی و نوجوانی با او پرورش یافته اند؛ پس همه صفات بارزی را که در الگوی رفتاری و منش بهمن جایگیر شده است، این زنان، به خصوص دختران رستم دارند. چون بخشی از منظومه بهمن نامه در نبرد دختران رستم و بهمن گره خورده است، از زنان و مبارزه های آنان هم سخن رانده می شود. در حقیقت این جنگ و گریز و مقاومت نظامی زن جنگجو در داستان است که به حماسه، تداوم و به رشادت و پهلوانی لجوجانه و سرسخت منش بهمن در الگوی رفتاری اش نشان دهنده خوی و خصال شاهی و قدرت طلبی اوست. چون بهمن سوگند خورده بود که از تخمه رستم کسی را در دنیا باقی نگذارد و بانوگشسب هم در جای خود شرط کرده بود که تا کین برادرش فرامرز را از بهمن نگیرد آرام ننشیند. چرخش حماسه به دور این کین خواهی ماجراها و نبردهائی را می آفریند که عمده کنش ها و واکنش های جنگجویان را دربردارد. مثلاً بانو گشسب چنان مبارز و سلحشور است که نوه جاماسب فرزانه را به بند می کشد و نزد زال می آورد. زال آزاد مرد، نیز او را آزاد می کند.

کنون مر تو را زینهار است و رو
که از مادر امروز زادی به نو (ابی الخیر: ۲۴۸)
بانو گشسب در دیگر رزم خود هم، دو تن از سپاهیان بهمن را اسیر می کند و آنها را رها می کند.
یله کردشان و ببخشودشان
چنان نیکدل رنج نمودشان (همان: ۲۵۰)
آخرین نبرد بانوگشسب با بهمن در قنوج اتفاق می افتد. هنگامی که او و خواهرش لشکریان خود را از دست داده اند و دو دختر پهلوان تک و تنها راهی شرق می باشند، بهمن لشکری عظیم به تعقیب آنان می فرستد ولی باز دو دختر رشید و سلحشور از جنگ دست بر نمی دارند و به تنهائی به میان لشکر بهمن می زنند. عاقبت بانوگشسب در اثر زخم هایی که بر بدن او وارد شده بیهوش می شود و دستگیری او تنها در این حالت ممکن می گردد. بهمن او را به همراه دیگر افراد خانواده رستم، با زنجیر به سیستان می آورد و به عنوان نشان پیروزی در شهر می گرداند؛ اما بعد از کرده خود پشیمان می شود و غیر از آذربرزین، دیگر افراد خاندان رستم را آزاد می سازد. آخرین نقش جنگاوری بانوگشسب فرماندهی لشکر آذربرزین فرزند فرامرز است که به انتقام خون پدر با بهمن به جنگ می پردازد. این زن جنگاور و خواهرش زربانو در آن هنگام که همای دل افروز بر تخت می نشیند به عنوان رایزن به خدمت او در می آیند. این رزم ها، به خاطر تبار پهلوانی، مهارت در جنگ آوری، حکمت و کاردانی و ادامه رسالت پهلوانی، الگو و رفتاری درخور پسند است. قدرت نمایی پهلوانان همه جا زبانزد خاص و عام است، چه زنان و چه مردان.

هفت نشان زن جنگاور، که در بهمن نامه یاد می شود یعنی وابستگی به تیره پهلوانی، زیبایی، جنگاوری، نبرد با خواستگار، جنگ پوشیده، وطن پرستی و رسیدن به فرمانروائی در زنانی که در بهمن نامه آمده اند، وجود دارد. اگر زنی در میان پهلوانان و بزرگان چنین خصلت بهینه ای دارد چرا بهمن آشفته می گردد و توان زورمندی آموخته از خاندان زال را به رخ بیانگان نمی کشد و به خاندان زال لطمه وارد می کند، این نمونه و همه نمونه های نامرادی، گاه خاسته از خشم پهلوانی را که داعیه حکومت دارد در نمک نشناسی او بیان کرده اند که تربیت گردکان برگنبد یادآور شده است. در چهره و منش زنان جنگاور و یژگی های خاصی نمودار است: زنان از منظر زندگی، تبار و وابستگی های خانوادگی، پیوندی نزدیک با تیره های شهریاری و پهلوانی دارند، آنها اغلب دختران یا خواهران پهلوانان و شهریاران بزرگ هستند. این رزمجویان زن، درعین جنگ آوری و ستیزه جوئی، اغلب از حکمت و فرزانی نیز برخوردارند و درهنگامه های سخت، قادرند تصمیم های بزرگ سیاسی بگیرند و گفتارهایی حکمت آمیز و گاه ضد جنگ ارائه دهند و یا با ترفندهای زیرکانه، خود و یا لشکریان را از مهلکه ها نجات دهند. ایمان آنان به ارزش های پهلوانی و لزوم دفاع از نظام شهریاری، سرزمین و خطه سکونت آنان را تضمین می کند. همای به خاطر دلآوری و ستیزه جویی و هم حکمت و کاردانی از چهره های مهم زنان جنگ آور حماسه به شمار می آید. همای دل افروز از نظر تبار و خاندان پادشاه زاده و دختر پادشاه مصر، سام شارس یا حارث است که طبق داستان و در آن زمان از ممالک تحت فرمان شاهنشاهی ایران بوده است. هم پدر و هم برادر همای مقام پهلوانی دارند و در پاره ای از جنگهای بهمن او را یاری می دهند. همای پس از شکست دادن لؤلؤ دیگر از مبارزه دست برمی دارد و در کاخ شاهنشاهی به امور زنان و حکومت به بهمن کمک می کند. از نظر منش و شخصیت، این شاهزاده، بانویی بسیار زیبا ولی بسیار ستیزه جوی و جنگاور است. در همه سر زمین مصر، هیچ مبارزی را توان نبرد با او نیست. هم بدین خاطر است که تا پیش از ورود بهمن به مصر، تن به زناشویی نداده است؛ زیرا قسم خورده بود که تنها به ازدواج مردی در بیاید که بتواند او را در نبرد تن به تن شکست بدهد، که این مهم در نبرد با بهمن به سرانجام می رسد. بالش و نازش به رزم آوری و روحیه شجاعت و بر زبان آوری تبار پهلوانی آن هم از زبان یک زن، نشان از پویایی و روح پهلوانی است که هنوز در این دوره از تاریخ ادب معاصر پایداری می کند و حماسه های این دوره همچون پناهگاهی، از ارزش های آن نگاهبانی می نمایند. سراینده بهمن نامه از زبان یکی از مردمان آن دیار در وصف این رسم و میدان داری و همچنین زیبایی و جنگاوری همای، می گوید:

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| مر او را یکی دختری چون پری | که هرگز نبینی بدان دلبری |
| ستاره فشاند چو خندان شود | هر آنگاه کان مه به میدان شود |
| بدین کار هر سال چوگان زند | یکی اسب را سوی میدان زند |
| به نیزه بگردند با او سپاه | ندارد کسی تاو با دخت شاه |
| همایست نام و چه فرخ همای | سرستش چنین آمد از رهنمای |

بهمن در عین ستایش جنگاوری همای، به رگ غیرت و پهلوانیش بر می خورد و به تحقیر کشور مصر می پردازد که در آن یک مرد نیست که با یک دختر به نبرد بپردازد و بعد هم ادعا می کند که اگر اسب و سلاحی به او بدهند می تواند پشت این زن جنگاور را به خاک بمالد. در نبرد سلحشورانه بهمن با همای، در پایان، پس از سه روز مبارزه پای اسب همای می لغزد و این باعث شکست همای در مبارزه می شود، و بهمن را که چنین شجاعانه نبرد کرده است به همسری برمی گزیند. البته، قبل از ایرانشاه، دانای توس می آموزد که گردآفرید از تیره پهلوانان ایرانی است. وی، دختر کژدهم مرزبان ایران است که خود از پهلوانان نامی است. از نظر سلحشوری و جنگاوری، گردآفرید دلآوری، سخت آزموده و جنگ آور است. فردوسی از او به عنوان دخت کمند افکن و شیرزن نیک دل یاد می کند.

زنی بود بر سان گردی سوار
کجا، نام او بود گرد آفرید
همیشه به جنگ اندرون نامدار
زمانه ز مادر چنین ناوید (فردوسی، ۱۳۸۱: ۱۷۸)
توجه شاهان به زنان از جهاتی مد نظر است: آنها از پس پرده‌ها، شبستان‌ها و حرم‌های شاهنشاهی بیرون می‌زنند و با شخصیت و منش خویش جنبه‌ای حماسی و سلحشوری به وجود می‌آورند. زیبایی آنان در منظر شاهان قابل توجه است:
چو رخساره بنمود سهراب را
یکی بوستان بد در اندر بهشت
ز خوشاب بگشاد عناب را
به بالای او سرو، دهقان نکشت
دوچشمش گوزن و دو ابرو کمان
تو گفתי همی بشکفد هر زمان (همان: ۲۰۰)
در زندگی، پیوند های زناشویی اغلب به ابتکار خود دختران صورت می‌گیرد، ولی در مورد ازدواج بهمن با کتایون، این ابتکار عمل

در دست رستم است. از نظر پوشش و لباس رزم و کاربرد جنگ افزارها فرقی با پهلوانان و جنگاوران مرد ندارند، می‌توانند به راحتی زره و خفتان را بر پیکرهای ظریف خود بکشند، کلاهخود بر سر بگذارند. جنگاوری زنان بسان مردان است:
بیوشید در سواران جنگ
نهان کرد گیسو به زیر زره
فرود آمد از دژ به کردار شیر
به پیش سپاه اندر آمد چو گرد
که گردان کدامند و سالار کیست
که برمن یکی آزمون را بجنگ
بگردد بسان دلاور نهنگ (رستم و سهراب، گردآفرید)
در آخرین بخش از بهمن نامه، باز صحبت از همای دل افروز می‌شود. پادشاه کیانی، پیش از مرگ، همای دل افروز را به توصیه جاماسب حکیم به پادشاهی بر می‌گزیند و به دست خویش تاج بر سر او می‌گذارد. همه سرداران و سپهبدان ایران را دعوت می‌کند که به پای بوس این بانوی قدرتمند صاحب رأی بروند و براو ارج بگذارند. اول کسی که در پای او سجده می‌کند خود بهمن جهانگیر و پر قدرت است. این نمونه، از نقطه نظر تبار، احترام به زیبایی، رسیدن به پادشاهی، در آن الگوی شاهی می‌گنجد. الگویی که هر یک از پهلوانان به نام شاهنامه از خود برجای گذاشته‌اند، مانند رستم که شجاعت و کشور دوستی را همیشه بردوش دارد و در کنار همه خصائل مردانگی با خود حمل می‌کند و به پیروان خود می‌آموزد، و در این انبوه دلاوران اگر هم یکی چون بهمن خلف وعده از خود نشان می‌دهد؛ یکی بر اثر خوی و نژاد کیانی ارث رسیده گشتاسب به اوست و دیگری خوی انتقام و کینه جویی که در وجود او نهاده شده است، و این هم از خصایص حماسه هاست. اگر اسفندیار صاحب قدرت و جاه طلبی نبود، خشم روزگار او را اسیر خود نمی‌ساخت و فرزندش بهمن خوی و خصلت نیکی از خود به جای می‌گذاشت. نشانه‌هایی از الگوی رفتاری و خصلت های پهلوانی حماسه‌ها: در منظومه بهمن نامه، نامه‌ها با نام خدا و یا شاهان و بزرگان که پیامی برای آنها ارسال می‌شود، شروع می‌گردد. سرآغاز نامه‌هایی که میان پهلوانان و شاهان رد و بدل می‌شد، به نام خداوند زینت داده شده است. گاه این پهلوانان و شاهان، ایرانی و گاه غیر ایرانی بودند.
سرآغاز نامه بهمن به رستم‌تور:

یکی نامه کرد او به نزدیک تور
به نام خداوند خورشید و نور (ابی‌الخیر: ۵۵۰)

در نامه دستان سام به فرامرز چنین آمده است:

سر نامه نام توانا خدای
جهاندار نیرو ده رهنمای

مطالعات بیانگر است که الگوهای رفتاری و منش پهلوانی بهمن، بسان پهلوانان نامور دیگر گستره حماسه در اعمال و انجام دادن کارهای نیک و گاه ناخردورزانه او جایگیر شده است؛ که پاره‌ای یاد می‌شود.

سپاس و قدردانی از دانای یکتا، خونخواهی، ملاطفت با اسیران در جنگ، با پیک‌ها و قاصدان خبر رفتار خردورزانه داشتن، پایداری درعهد و سوگند، فریب پهلوانان، خیانت، داد و دادگری، سرزنش کردن دیگری، کمک گرفتن از دیوان، دلاوری و ستیزه جوئی، حکمت و کاردانی، پاسداشت رگ غیرت و پهلوانی، یکتاپرستی و میهن دوستی. سراینده بهمن نامه علاوه بر اینکه در بخش‌های مختلف کتاب به ستایش خرد پرداخته، به پیروی از شاهنامه بخشی از ابتدای کتاب را به خرد اختصاص داده و آن را برترین آفریده خداوند دانسته و ستوده است.

تن تیره ما به جان روشن است خرد پیش تن چون یکی جوشن است
خرد پیش تو همچو باغی بود خرد پیش دل چون چراغی بود
خرد دور دارد تو را از گزند خرد شاد دارد روان نژند (ابی‌الخیر: ۶)

چنانکه الگوها و خصلت‌های رفتاری پهلوانان و به طور کلی حماسه‌ها را مد نظر قرار دهیم، در منظومه بهمن نامه کمتر نشانه‌ای از این نمونه‌ها، مثل پرخوری، اعتبار بخشی جنگ افزار، بازوبند بستن، خون خوردن، به اسب کشیدن دشمن، یاد می‌شود، زیرا در حماسه‌ها، پرخوری پهلوان، مانند انسان معمولی نیست، این خوردن بسان بُرز و بالا و فراخی سینه و ستبری هیکل، و حتی رزم

افزار و اسب پهلوان با دیگران متفاوت است. دشمنان و هم‌آوردان پهلوان حماسه هولناکند و از همین روی خوردن و آشامیدن او نیز نمی‌تواند طبیعی و بسان افراد دیگر باشد.

رستم در شاهنامه به تنهایی نره گوری را بر درخت می‌زند:

چو بریان شد از هم بکند و بخورد ز مغز استخوانش برآورد گرد (فردوسی، ۱۳۸۱: ۱۱۹)

نوشته بودن نام پهلوان بر رزم افزار در شاهنامه هنگام توصیف لشکرآرایی ایرانیان در نبرد هاماوران آمده است:

همه بر سپرها نبشتند نام بجوشید شمشیرها در نیام (همان: ۶۹)

به گفته بهرام، پسر گودرز، بر تازیانه او که در آوردگاه افتاده و گم شده، نام وی نوشته شده است:

نبشته بر آن چرم نام من است سپهدار پیران بگیرد به دست (همان: ۶۹)

گوهر به بازو بستن در معتقدات عامیانه ایران برای انواع مهره‌ها و بعضی از احجار کریمه (یاقوت و زمرد) ویژگی‌های درمان بخشی، دفع چشم زخم و محافظت از گزند قائل شده‌اند. (احمد سلطانی، ۱۳۸۴، برگ ۱۵۵؛ بیابانی، ۱۳۶۹، برگ ۱۳۴) برای خواص انواع مهره‌ها، برای نمونه، آمده است: مهره آسمانگون (کسی که دارد) چون آشکار پیش دیوان، رود، چیزی گزند و آزار به او نتواند کند و بیم از او نبود. (عفیفی، ۱۳۷۴: ۳۲۷) و «مهره سبز کسی که دارد آن گاهش به کارزار چیزی (از) زخم و نیش از نیزه و شمشیر (شمشیر) بدو نبود» (همان: ۳۲۷) در معتقدات عامیانه ایران برای انواع مهره‌ها و بعضی از احجار کریمه مانند یاقوت و زمرد ویژگی‌های درمان بخشی، دفع چشم زخم و محافظت از گزند قایل شده‌اند و این باوری است که سابقه مکتوب آن به منابع پهلوی و متون کهن فارسی می‌رسد. (آیدنلو، ۱۳۹۴: ۹۱۶) زنجیر پولادین بازوی اسفندیار برخلاف تصور برخی پژوهشگران سبب رویین تنی او نیست بلکه مانند تعویذی است که بر بازوی او بسته شده و هم او را از گزند چشم زخم و آسیب اهریمنی درمان نگه می‌دارد. (همان: ۸۸۶) بعضی از پهلوانان و شهریاران بر کلاهخود یا تاج خویش پر دارند، که در منظومه بهمن نامه به عنوان نشانه‌ای از تمایز پهلوان یا شهریار از دیگران باشد، موردی نیست. در شاهنامه درباره سام و بیژن آمده است:

به پیش اندرون سام گیهان گشای فرو هشته از تاج، پر همای (فردوسی، ۱۳۸۱: ۲۷۳)

بپوشید رخشنده رومی قباي ز تاج اندر آویخت پر همای (همان، ۱۳۸۱: ۳۱۶)

بستن به دم اسب، و کشیدن بر روی زمین، از صحنه‌های وصف انگیز حماسه است، که برای مجازات در شاهنامه، پوران(بوران) دخت پیروز شاه کش را به کره‌ای نو زین می‌بندد و بر زمین می‌کشد:

ز آخر همانکه یکی کره خواست
 بیستش بر آن باره بر همچو سنگ
 چنان کره تیز نادیده زین
 چنین تا بر او بر بدرید چرم
 به زین اندرون نوز ناگشته راست
 فگنده به گردن درون پالهنک
 به میدان کشید آن خداوند کین
 همی رفت خون از برش نرم نرم (فردوسی، ۱۳۸۱: ۳۹۵)
 در بهمن نامه، مجازاتی که به فرمان بهمن برای کتایون، زن خیانتکار او، تعیین می شود این است:
 بیاورد چوپان دو اسب از گله
 به دنبال اسبانیش گیسو بیست
 پس آنکه دوانید بر کوه و دشت
 همی تا کتایون تنش پاره گشت (ابی الخیر، ۱۳۷۰: ۱۷۹)
 یکی از آیین های کهن، خون خواهی و نشان دادن شدت نفرت از دشمن که پیشینه ای هندواروپایی دارد» (کیا، ۱۳۷۵: ۱۳۸)
 در مهاباراتا، بهیمه بنا بر سوگندی که پیشتر یاد کرده است سینه حریف کشته شده را می شکافد و خونس را می خورد.» (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۸۸) در شاهنامه، گودرز، پیران را در نبرد تن به تن زخم می زند و هنگامی که بر سر پیکر بی جان او می رسد:

فرو برد چنگال و خون برگرفت
 بخورد و بیالود روی ای شگفت (دبیر سیاقی، ۱۳۷۳: ۱۳۱)
 در شیوه خون خواهی که بیشتر پهلوانان حماسه از خود به عنوان الگو و رفتار و گاه افتخار و منش پهلوانی به یادگار گذاشته اند، توجه آنان به دوست داشتنی ترین بخش جانمایه زندگی آنان است. این منش و رفتار در برابر حس انتقام جویی از بیگانه ارزشمند است. در طلب خواسته هر پهلوان، از رستم گرفته، تا گیوی که بر افتادن تازیانه اش در دست دشمن راضی نمی شود، همه نشانه ای از همت بلند پهلوانی است. داستان بهمن نامه بر انتقام جویی پایه ریزی شده است. « اصولا حس انتقام بزرگترین محرک اساسی تمام جنگ ها و اعمال جنگجویان است.» (صفا، ۱۳۸۴: ۲۳۸) ایرانیان، در گذشته فرزندان خود را نزد پهلوانان و بزرگان می سپردند تا آداب جنگ و جنگاوری و پهلوانی بیاموزند. اسفندیار هم در آخرین لحظات عمرش، بهمن را به رستم سپرد تا او را پرورش دهد، چون به خوبی می دانست رستم واقعا جوانمرد و جهان پهلوان است، و در آن روزگاران پهلوانان خصلت های نیکو داشتند و به آن پایبند بودند. پس از مرگ اسفندیار، رستم تربیت بهمن را عهده دار شد و او تحت تعلیم و راهنمایی قاتل پدر قرار گرفت. آتش انتقام در درون بهمن شعله می کشید، اما او در ظاهر مجبور بود احترام استاد خود را نگه دارد. پس از مرگ رستم، بهمن درصدد انتقام جویی برمی آید و جنگ چهل ساله را با خاندان زال به راه می اندازد. به تندی چنین گفت با رهنمای
 همی گویم خون اسفندیار
 پس از من چه گویند گردنکشان
 که فرزند خون پدر خوار داشت
 چه گویمش آنکه به روز شمار
 هم از شاه شرم و هم از کردگار (ابی الخیر: ۴۹۱)
 الگوی رفتاری و منش پهلوانانه بهمن در این ابیات نمونه ای از خصلت های پاک سرزمین سیستان و خاندان زال است. اطاعت از راهنما و فرماندهی که راه راست می نمایاند. حفظ حرمت راهنما، که سخنان او را به گوش جان می شنود. پاسداشت خون و یاد پدر و همینطور نیاکان و گذشتگان، گذشتگانی که تجارب خود را به آیندگان به ارث می گذارند و هدیه می بخشند. الگو و منش پهلوانان گذشته را یادآور شدن، و اینکه در آینده هم سرافرازان این ملک وبوم از من خواهند گفت. خواهند گفت: چرا دل را از کینه خالی کردم و انتقام خون را با خون نگرفتم. اشاره به آیین و رسم خونبها، که جلوی قتل و کشتار بیشتر را می گیرد از دوران باستان بوده است. اعتقاد بهمن به روز پاداش و کیفر، که می ترسد در برابر پدر و نیز در برابر خالق یکتا شرمنده شود. در وصف آذربیزین در انتقام خون پدرش فرامرز آمده است:

کدامین تو دیدی به گیتی پسر
به دشمن یله کرد خون پدر
بویژه پدر چون فرامرز گو
که چون او به گیتی نیامد زنو
به کین پدر گر نباشد پسر
ز مادر بود بی گمان بدگهر (ابی الخیر: ۵۰۰)

نامه نگاری و نوشتن خبر پیروزی در نبردها و یا احیاناً شکست در مبارزات همیشه به کاتب و پیام رسان نیاز داشته است. علاوه بر کبوتران تندرو که حامل پیام فوری بودند، پیک ها و چابک سواران وظیفه نقل و انتقال پیام ها را برعهده داشتند. در مجموع کتاب بهمن نامه، شانزده نامه میان پهلوانان و شاهان دیگر رد و بدل شده است. حاملان نامه ها، پیک هایی بودند که نامه ها را به خدمت شاهان می بردند. در هیچ جای کتاب، دیده نشده است که شاهان یا پهلوانان به پیک ها صدمه ای وارد کنند؛ چون از گذشته های دور در اوستا احترام به آنان سفارش شده بود. بنابراین ایرانیان از صدمه و آزار رساندن به پیک ها خودداری می کردند. در گشتاسب نامه، گشتاسب به پیک ارجاسب می گوید:

که گر نیست اندر اوستا و زند
فرستاده را زینهار از گزند
از این خواب بیدارتان کردمی
همان زنده بر دارتان کردمی (دقیقی طوسی، ۱۳۷۳: ۲۹)

وقتی بهمن پیک خود را به سوی آذر برزین روانه کرد، به آیین و رفتار پهلوانان به پیام دهنده خبر آگهی داشت، که او را آزاری نخواهد رسید. او همان کسی بود که با مکر و حيله، آذر برزین را به دام انداخت و مدت سیزده سال در بند شاه، اسیر و زندانی کرد.

آذر برزین به خاطر خیانت او، نفرتی در دل داشت. وقتی او نامه بهمن را دریافت کرد، به رغم کینه و نفرت، به او صدمه ای نزد و خطاب به او گفت:

تو را گر نه آنستی ای بدنشان
که هستی فرستاده سرکشان
سرت را جدا کردمی از تنت
ز خون دادمی رنگ پیراهنت
نه من آن کنم کز شما دیده ام
از آن پس که چندین بلا دیده ام (ابی الخیر: ۴۸۰)

این از خوی و خصلت پهلوانی و منش و الگوی رفتاری منعقد شده در وجود بهمن در دوران پرورش در خاندان زال سرچشمه می گیرد. یکی از زیباترین اخلاقیات پسندیده پهلوانان بزرگ، این بود که هرگاه پهلوانی از سپاه دو طرف به اسارت لشکر مخالف درمی آمد، علاوه بر خودداری از آزار و اذیت او، حتی در مواردی آزارش می کردند. لشکر مصر وقتی اردشیر را اسیر می کنند، تصمیم دارند که به انتقام خون حارث، او را به قتل برسانند ولی الگوی رفتاری و منش پهلوانی بهمن به آنان اجازه نمی دهد:

بفرمود و گفتا که بندش کنید
نخواهم که هرگز گزندش کنید (همان: ۱۶۵)

یا لؤلؤ که با خیانت همدستانش زمینه آزار بهمن را فراهم آورده بود، وقتی اسیر می شود، بهمن او را آزاد می کند، تا الگوی رفتاری وی در دیگران موثر واقع شود، و به او می گوید:

برو تیزو نیز اندرین مرز و بوم
نخواهم که باشی تو ای مرد شوم (همان: ۱۸۰)

در لشکرکشی سپاه بهمن به سیستان که منجر به شکست بهمن شد، تعداد زیادی از آنان به اسارت سپاه سیستان درآمدند که فرامرز همه آنها را آزاد کرد:

یکایک ببخشیدشان اسب و ساز
گسی کردشان آن یل سرفراز (همان: ۲۳۷)

سوگند و وفاداری به عهد و میثاق جوانمردانه، علاوه بر عهد و پیمان هایی که پهلوانان با یکدیگر می بستند، در عهد و پیمان پهلوانان با شاه کشور بیشتر نمودار است. پهلوانان با شاه کشور عهد می بستند که به فرمان و تحت امر او از کشور حراست نمایند و در برابر تجاوز بیگانه همیشه آماده باشند؛ چنانکه رستم به فرمان کیکاوس با وجود دانستن خطر به آنجا می رود و شاه و کشور را پاس می دارد. در بهمن نامه، پهلوانان به اوستا، زند، یزدان، پیغمبر، آسمان، نور بهشتی، سوگند می خورند و

معتقدند که شکستن سوگند، گناهی نابخشودنی است. اردشیر وقتی در برابر لؤلؤ قسم یاد می‌کند که او را در رسیدن به پادشاهی ایران و نابودی بهمن یاری دهد، حاضر نیست از سوگند خود صرف‌نظر کند.

زمانی که بهمن به خاطر توطئه لؤلؤ، از قصر می‌گریزد و راهی بیابان می‌شود، اردشیر، شاه ایران، را دنبال می‌کند. بهمن هرچه به او پند و اندرز می‌دهد که از جنگ با من روی گردان، اردشیر نمی‌پذیرد و می‌گوید:

که با شاه سوگندها خورده ام به سوگند بند روان کرده ام

که را هست نزدیک مردم فروغ به سوگند هرگز نگوید دروغ (همان: ۱۰۵)

پس از آنکه بهمن شهر سیستان را با خاک یکسان می‌کند، زال و خورشید، شهر را ترک می‌کنند و نزد دهقانی مخفی می‌شوند. زال به وزیر خردمند بهمن (جاماسب) نامه می‌نویسد. جاماسب به دیدار زال می‌آید و نزد بهمن می‌رود تا از او برای زال شفاعت کند. برای این که مطمئن شود، جاماسب باید سوگند یاد کند و آن وقت، مخفیگاه زال را به بهمن نشان خواهد داد:

اگر زال خواهی کت آید به دست یکی سخت پیمان بیایدت بیست (همان: ۳۱۸)

بهمن در برابر گفته های جاماسب تسلیم می‌شود:

بیاورد داننده استا و زند به سوگند مر شاه را کرد بند

وزان پس که مر شاه را پند داد مر او را یکی سخت سوگند داد (همان: ۳۱۸)

بهمن می‌داند تنها کسی که می‌تواند آذربیزین، فرزند فرامرز را از کینه و انتقام نسبت به شاه باز دارد، بانو گشسب است. می‌ترسد که مبادا بانو گشسب، پنهانی با فرزند برادر علیه او قیام کند. پس قبل از آنکه او را رهسپار سازد، سوگند سختش می‌دهد:

به دارای گیهان و اورنگ و تخت

که چون او بگفتار تو نگرود ز پیمان و بندت به یکسو شود (همان: ۴۸۳)

خاقان چین نزد بهمن می‌آید و خبر اسیر شدن رستم‌تور را به او گزارش می‌دهد و حاضر است، مکان رستم را به وی نشان دهد؛ بدان شرط که سوگند یاد کند که به رستم‌تور گیلی آزار نرساند.

هم اندر زمان شاه سوگند خورد به روز سپید و شب لاژورد

که گر رستم آید به نزدیک من برافروزد این کار تاریک من

نبیند بدی از من آن مرزبان نیازم او را به دست و زبان (همان: ۴۹۱)

بهمن با وجود سوگندی که خورد به زال آسیبی نرساند، او را زندانی کرد.

ز پیشش ببرند و کردند به بند وزان پس بفرمود شاه بلند

از آهن یکی تنگ و کوته قفس که زندان ندید آن چنان هیچ کس

در آن بند کردند مر زال را چو مرغان مران هفتصد سال را (همان: ۳۲۱)

این خلف وعده کردن بهمن از رفتار و منش پهلوانی او می‌کاهد. بهمن باری هم تصمیم گرفت به دخمه گرشاسب و نریمان سام و رستم برود و آنجا را به آتش بکشد. هرچه تلاش کردند او را از این راه بازدارند، نتیجه ای نداشت.

بدو گفت شاه ای سرافراز مرد به گرد چنین گفتنی ها مگرد

اگر تو نداری بدین راه رای مبر لشکری را چنین دل زجای (همان: ۴۱۲)

رستم تور با بهمن، سوگند یاد می‌کند، و صادقانه دلخوری و کینه خود را به شاه ابراز می‌دارد، ولی با این سوگند یاد می‌کند که گرد انتقام و خشم درونی خویش نگردد، و این پایبندی پهلوانان به عهد و میثاق را در بردارد، که الگو و منشی مردانه، از خصایص انسانی است.

مرا به شهنشاه کین است و خون
 یکی دست ازین بازدارم کنون
 اگرچه به من سخت بیداد کرد
 دل دشمنانم به من شاد کرد
 بی آزار گر بگذرد روزگار
 به از شورش و خون وز کارزار
 بگفت این و بگرفت دستش به دست
 روانش به گفتار سوگند بست (همان: ۵۸۵)

نکته مقابل وفای به عهد، خیانت به خودی است. در شاهنامه از خیانت و فریبی که بیژن دچار آن گشت و در کشور توران به اسارت درآمد، و سبب آشنایی او با منیژه دختر شاه توران شد، یاد شده است، که عامل این نیرنگ و خیانت به طمع جاه و مقام دست به این کار زد. برخی از پهلوانان، برای رسیدن به مقام و ثروت بیشتر، از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزیدند و گاه این تلاش در جهت خیانت به شاه و کشور صورت می‌گرفت. اردشیر، پهلوان ایرانی نمونه بارز پهلوانانی است که لؤلؤ غلام کتایون او را فریب می‌دهد. لؤلؤ که خود مورد مهر و محبت بهمن قرار گرفته بود، به کمک کتایون، درصد براندازی حکومت ایران بود. او برای رسیدن به مقصود خود، سران و بزرگان لشکر بهمن را به مهمانی دعوت می‌کند. در آن مجلس به اردشیر و گردان، وعده ثروت و قدرت می‌دهد و آن‌ها کمر به نابودی بهمن می‌بندند. اردشیر خطاب به لؤلؤ می‌گوید:

ترا زبید این پادشاهی و گاه
 تو بایسته‌ای بر چنین تخت و جاه (همان: ۸۲)

اردشیر که اکنون حاضر است به کشور خیانت کند و فردی غیر ایرانی را شایسته گاه ببیند، به لؤلؤ می‌گوید:

ندیدیم شاهی به فرخندگی
 چو لؤلؤ به رادی و بخشندگی
 دلی باید و دستگاهی چنین
 که باشد شهنشاه ایران‌زمین

مرا شاه لؤلؤ به از بهمن است
 که بهمن شما را همه دشمن است (همان: ۸۷ و ۸۶)

در کنار تمام بررسی جوانب طرح‌ها و نقشه‌ها برای رسیدن به پیروزی، از طرف شاه و پهلوانان و بزرگان و موبدان، فریفتن و گول زدن دشمن همه جا مد نظر است. در کنار جهل و نادانی، دشمن آدمی اهریمن دانسته شده است:

یکی گفت کاین کار اهرمن است
 که او آدمی را یکی دشمن است (ابی‌الخیر: ۲۸۹)

فریب دادن پهلوان سپاه مخالف، بیشتر در اخلاق و رفتار بهمن و لؤلؤ نمایان است. این روش یکبار با پهلوان سپاه فرامرز، یکبار با گردان سپاه لؤلؤ و یک بار هم با رستم تور مشاهده می‌شود. لؤلؤ برای درآوردن قدرت از چنگ بهمن، مخفیانه اردشیر و تعداد زیادی از گردان سپاه فرامرز را به مهمانی فرامی‌خواند تا در اجرای توطئه به او کمک کنند. به همین منظور:

یکی سیم پر کرده از لعل بود
 یکی زر پر گوهر نابسود
 نهادند از این دو بر هر یکی
 نبد دانه‌ای را بها اندکی

ببخشیدشان این چنین خواسته
 به بخشش دلی باید آراسته (همان: ۸۵)

سرانجام، نظر پهلوانان را به خود جلب می‌کند و در اجرای نقشه موفق می‌شود، که به فرار بهمن از کشور می‌انجامد. پس از چندی، بهمن به یاری پادشاه مصر، لشکری فراهم می‌آورد و به ایران حمله می‌کند. او پنهانی به گردان سپاه لؤلؤ که روزگاری در خدمتش بوده‌اند، نامه می‌نویسد و در نامه‌ها، به آن‌ها وعده گنج و ثروت می‌دهد تا از فرمان لؤلؤ سرپیچی نکنند:

دهم هر یکی را یکی بدره زر
 ز گنج شه شام خورشید فر (همان: ۱۵۷)

شاه ایران در جلب نظر حریفان موفق می‌شود و بر لؤلؤ غالب می‌گردد. بهمن، رستم‌تور یار وفادار آذربرین را هم با وعده مال و منال راضی می‌کند و از او می‌خواهد که از حمایت آذربرین دست بردارد تا در عوض، وی را از ثروت غنی سازد:

همه پادشاهی و گنج سپاه
 سپارم به تو چون شوی نیکخواه
 تو را بر جهان پهلوانی دهم
 بدین سرکشان کامرانی دهم (همان: ۵۵۱)

رستم‌تور، به خواهش بهمن، جواب منفی می‌دهد و شاه از گفته خود شرمسار می‌شود. گاه منش و الگوی رفتاری خویش را به دیگران دیکته نمی‌توان کرد، زیرا در درون صداقت ندارد، زیرا کار برای جلب منافع خویش است، نه عموم. دیگر از صفات بارز پهلوانان این است که همیشه به نام نیک یکدیگر را مورد خطاب قرار می‌دهند، چون بردن نام نیک از خصلت‌های یلان و پهلوانان حماسه‌هاست، و روحیه سلحشوران را بالا می‌برد، اما، بهمن، آذربرزین را به سگ نسبت می‌دهد: به دستور گفت این سگ دیو چهر

درکنار همه خصایص و صفات رفتاری و منش پهلوانان، داد و دادگری، پیشه و پیشینه ایرانیان باستان است که همیشه و در همه جا به یاری مظلومان و ستم‌دیدگان، چه بلایای طبیعی و ظلم و نابرابری‌هایی که از طرف زورگویان بر ستم‌دیدگان رواداشته می‌شده است، حضور داشته‌اند؛ از کاوه‌آهنگر گرفته تا رستم جهان‌پهلوان. در بهمن‌نامه به جز ظلمی که بهمن به خاندان رستم روا می‌دارد، آن هم به خاطر انتقام خون اسفندیار، در جای دیگری از کتاب، شاهد ستمی از ظالم به مظلوم نیستیم. شاه جوان ایران در گردهمایی سران و بزرگان، منشور حکومت خود را تشریح و هدف خویش را مبارزه با ستمکاران و کمک به زیردستان عنوان می‌کند. تلاش او بر این است که با گسترش داد و دادگری، مظلومی در کشور یافت نشود. سپاهی و درویش از این گنج ما

در آن مجلس، به همه نامداران خلعتی گرانبه هدیه می‌دهد و به گسترش دادگری در کشور می‌پردازد:

جهان‌گشت پر خوبی و خواسته به داد و دهش گیتی آراسته

کشاورز و دهقان تن‌آسان شدند سپاهی و شهری به یکسان شدند

همی داد تخم و پراکند بر ندیدند رنجی بر از خواب و خور (همان: ۲۲)

در بهمن‌نامه، سرزنش کردن دیگری، با نام گواژه زدن، ذکر شده است. «گواژه، در لغت به معنای سرزنش و طعنه، ریشخند و تمسخر است.» (فرهنگ دهخدا) و «گواژه زدن به معنی سرزنش کردن و طعنه زدن است. واژه گواژه، ظاهراً از پیشوند «گ» و کلمه «واژه» ترکیب شده است. پیشوند «گ» بر سر پاره‌ای از کلمات درآمده معنای آن‌ها را به ضد مفهوم اولیه شان دگرگون می‌کند.» (سرامی، ۱۳۷۸: ۲۷۰) بهمن، در نامه‌ای که به لؤلؤ می‌نویسد، به تمسخر، او را این‌گونه خطاب می‌کند: همانا که تو شیر سگ خورده‌ای

بگو نام تا از که داری نژاد که نام و نژادت به گیتی مباد (همان: ۱۴۵)

نعیم در جواب:

بدو گفت مرگ تو نام من است بدو گفت مرگ تو نام من است

ماهیار، نعیم را از پا درمی‌آورد. این‌بار مهران از سپاه ایران و حارث از مصر، وارد میدان می‌شوند و مهران به حارث می‌گوید:

چو من با تو آهنگ نیرو کنم زمین را پر از خونت یک‌سو کنم

یکی بازگویی که نام تو چیست کزین پس به بختت ببايد گریست

تو بر گو کدام است گوهر تو را که در تیرگی رفت اختر تو را (همان: ۱۵۲)

حارث بر پهلوان ایرانی غلبه می‌کند. اردشیر که از دور شاهد جنگاوری پهلوان بوده است، به میدان می‌آید و به تمسخر می‌گوید:

بسی یاد دارم چنین داستان

که بر شیر، روباه برگشت چیر به دستان درآورده او را به زیر (همان: ۱۵۴)

سپاه بهمن که تا شهر قنوج، بانو گشسب و زربانو را دنبال کرده‌اند، سیه‌مرد، جنگ اسب و گرداسب با دختران به رزم

می‌پردازند. سیه‌مرد، که جنگاوری بانوگش را می‌بیند، متعجب به او می‌نگرد. جنگ اسب بر سیه‌مرد فریاد می‌زند و به تمسخر به او می‌گوید:

به مردی تو را نام نزد مهان
شترمرغ را گفت پران عقاب
شترمرغ نامی چو مرغان پیر
و یا بار برگیر چندانک خر (همان: ۴۰۳)

چون باب سخن، در کنایه زدن به تمسخر و سخره گرفتن دیگری از کاری نکوهیده و ناپسند آمده است در لایه ای گسترده تر، کمک از بیگانه و نادیده انگاشتن رسم پهلوانی و سلحشوری، آنجا آشکار می‌شود که از دیوان و جادوان درخواست یاری می‌شود. دیوان گاه مردمان فلات ایران در آغاز ورود آریایی‌ها به سرزمین ایران یاد شده‌اند، که به ساکنان تازه وارد خواندن یاد می‌دادند، و گاه دیوی همچون دیو سپید و یا ارژنگ دیو بوده است که با رستم درگیر نبرد و ستیز می‌شوند. در آثار حماسی، دیو مظهر زشتی و پلیدی و دارنده منش زشت است. در اوستا آمده است: «ای دیوان، شما همه از تبار منش زشتید و آن کس که دیر زمانی شما را می‌پرستد، از دروغ و خودستایی است. از این‌روست که بدین کردار فریبکارانه تان در هفت بوم به بدی نامبردار شده‌اید.» (دوستخواه، ۱۳۸۶: ۲۴)

در بهمن‌نامه، زال معتقد است که اطاعت از دیوان سبب گمراهی انسان از راه یزدان می‌شود:

هر آن کو کند ره به فرمان دیو
خند هر که از دود دوزخ برست (ابی‌الخیر: ۲۹۸)

بهمن نیز وقتی از سپاه آذربرزین متحمل شکست می‌شود، به تیسفون می‌گریزد و از هارون قیسی، پادشاه آنجا، تقاضای کمک می‌کند؛ او نیز به نوش‌آذر، که در شهر بابل ساکن است و ده هزار از دیوان و جادوان را در اختیار دارد، نامه می‌نویسد.

دیوان به یاری بهمن می‌آیند. آذربرزین لشکر دیوان را شکست می‌دهد و آن‌ها را تار و مار می‌کند:

سپه دارد از جادوان ده هزار
همه مایه کژی و بدخویی
تن پیل دارند و چنگال گرگ
به جنگ اندرون نامدار سترگ (ابی‌الخیر: ۵۳۸)

در گذر از همه پلشتی‌ها و ناروایی‌ها، شاهان و پهلوانان و بزرگان و سالاران سپاه در میدان رزم و پیکار، در ابتدا و انتها از یزدان پاک سپاسگزاری دارند. پهلوانان ایرانی، همواره هنگام نبرد با دشمن از خداوند یاری می‌طلبیدند و برای غلبه بر دشمن به راز و نیاز می‌پرداختند. در بیان حماسه‌ها همیشه نام یزدان و سپاس و ستایش آفریننده دانا، به پهلوانان و جنگاوران مبارز روحیه سلحشوری و پیروزی می‌داده است. بهمن که از توطئه لؤلؤ شهر به شهر آواره و درمانده شده است، در گوشه‌ای تنها و خسته به راز و نیاز می‌پردازد:

بنالید و گفت ای خداوند پاک
اگر تخت شاهی ز من بستدی
به شهری مرا جای و آرام ده
بخشای و بر دشمنم کام ده (همان: ۱۱۴)

ز تو جای ترس است و امید و باک
ز گیتی مرا داد خواهی بدی
در بخشی از کتاب که به بند کشیدن زال می‌انجامد، بهمن به گوینده این سخنان که زال است، پاسخ نابخشودنی می‌دهد و او را به بند می‌کشد و این از خصال شاهی و پهلوانی نیست که بیگناهی را به بند و زنجیر کشند، و رفتار و خصال شاهی و یا پهلوانی را آلوده به کین و بد خواهی نمایند. زال می‌گوید:

چه باشد تو را خون مردی اسیر
بزرگی و نیکودلی پیشه کن
که پیش نیاکان تو گشت پیر
به کار جهان اندر اندیشه کن (ابی‌الخیر: ۳۲۰)

و دست بستن فرامرز، از شایستگی‌های شاه بهمن کاسته است.

چو بهمن چنان دید و فرزانه مرد
 همه ایستادند بالای او
 ابا سرکشان پیش آهنگ کرد
 سپر بود و خاک سیه جای او
 بزد تازیانه یکی بر سرش
 وزان تنگدل شد همه لشکرش (همان: ۳۳۸)

الگوی رفتاری و منش بهمن در برخورد با زال به نهایت پستی و رذائل اخلاقی او می رسد که بعد از تعقیب دختران رستم در هند و گرفتار ساختن آنها و آمدن به سیستان به نوعی از این بیماری مالیخولیایی رها می شود و زال و دیگران را آزاد می کند. با آنکه پهلوان می داند صبر و تحمل بر روزگار، چه وقت خوشی و یا ناخوشی خوب است و نباید به دست خویش خود را به هلاکت انداخت، اما بهمن دست به کاری نابخردانه می زند که این خلاف خردورزی است که نماد حماسه ها و پهلوانان و شاهان است.

چنین گفت، دانای تازی نژاد
 که فرزند خود را همی پند داد
 به دست خود افتادن اندر هلاک
 ز بی باکی آید تو می دار پاک (همان: ۴۴)

بهمن به این امر توجه ندارد و خود را به کام اژدها می فرستد. سر مردمی بردباری بود
 سبک سر همیشه به خواری بود (همان: ۴۸۳)

بهمن الگوی رفتاری و منش شاهانی و ارثی خود را نخستین بار دررها کردن سنگ از کوه به قصد کشتن رستم در لشکرکشی اسفندیار به سوی سیستان نشان می دهد. بهمن برخلاف پهلوانان ایرانی وظیفه میهنی را فدای دوستی پدر می کند بلخ را رها می کند و دشمنان با استفاده از نبودن او به بلخ می تازند و لهراسب را می کشند. ولی، نکته مهم این است که بهمن می بایست بداند میهن مهم است نه قوم، نه دوستی پدر. بهمن از این فضیلت مردانگی و پهلوانی به دور است. انتقام بهمن از خاندان رستم عملی ایرانی و انسانی نیست، زیرا غیر از رستم در مرگ اسفندیار کسی نقشی ندارد و اینکه بهمن، زال و خاندان او را آزار و اذیت می رساند دور از منش و الگوی رفتاری پهلوان حماسه است. بهمن ساده اندیش، خام طمع، و خوشگذران و مشورت ناپذیر است. استبداد رای دارد و ناتوانی روحی، که او را مواجه دیگران قرار می دهد. نمونه ای دیگر، گذشت از خصلت بزرگان و مردان است. عفو و بخشش که از الگوهای رفتاری و منش پهلوانان است، از سوی بهمن کم دیده می شود، و آن بخشیدن زال و اسیران سیستان است.

گنه درگذر ای خردمند مرد
 نخست از گناه خود اندازه گیر
 نه آنی که هرگز گناهت نکرد
 چو پاداش یابی ز سر تازه گیر
 گنه تا توانی بیامرز و بس
 چو باشد به آمرزش دسترس (همان، ۱۳۷۰: ۴۶۹)

هجوم بهمن به زابل و غارت سیستان، را می توان هجوم تاریخ بر حماسه دانست. پهلوان یاور کشور و رهاکننده آن از بیگانگان است، اما اکثر جنگ های بهمن (سه دوره از چهار دوره) مبارزات او در مقابل پهلوانان و مردمی با ملیت ایرانی است و این الگوی رفتاری و منش پهلوانی بهمن را زیر سوال می برد و حافظه جمعی ملت ایران را ناخوشایند می سازد، زیرا همیشه از شاه و یا پهلوان انتظار می رود پرچم کشور را سرافراز نگه دارد، استقلال کشور را حفظ کند، با مردم به داد و دهش رفتار کند. این کنش و واکنش های دوران زندگی بهمن است که در نهایی ترین استغاثه او، وقتی در دهان اژدها رفته است، دست یاریگری به سراغش نمی آید:

همی کرد نیرو شه مستمند
 دگر گفت کای پهلو نیک رای
 کز آن اژدها او رهد بی گزند
 به فریاد من رس زبهر خدای (همان: ۶۰۱)

و یاریگری ندید، کسی او را یاری نکرد، حتی وقتی رستم تور گیلی می خواست به سوی او برود، آذربیزین او را مانع گشت، و این نشاندهنده کینه و انتقام جویی سرسختانه بازمانده یلان زابلی از بهمن است. در اژدها کشی حماسه های ملی قهرمانان در دو دسته جای دارند. پهلوانان خاندان گرشاسب که به طور موروثی دارای فره پهلوانی هستند و دیگر شهریارانی که از گذشته های بسیار دور از فره شاهی برخوردار بوده و برخی از قهرمانان شایستگی نبرد با اژدها را داشته اند.

البته بهرام چوبین تنها شاهی از ایران است که تبار و نژاد شاهی ندارد و پس از اژدهاکشی اش به عنوان شهريار ایران خطاب می شود.

همه هم زمان آفرین خواندند
وزان پس ورا خواندی شهريار (فردوسی، ۱۳۸۱: ۱۸۳)
اژدهاکشی در فرهنگ ایرانی، نماد شایستگی و سرافرازی پهلوان در امر پهلوانی است. بنابراین از نگاه ایرانیان بهمن شاهی بی فره بوده که شایستگی فرمانروایی بر ایران را نداشته است. « (بهار، ۱۳۸۰) آمده است: بهمن از پادشاهان مهم کیانی است که با فرمانروایی او فرّ و شکوه خاندان رستم فرو شکست و از میان رفت ، به همان سان که بهمن در کام اژدها فرو رفت » (پژوهشنامه ادب حماسی، برگ ۱۳) در ابیات و توصیفات پایان منظومه بهمن نامه که منجر به کام اژدها رفتن بهمن می شود، کور سویی از روح و روان الگوی رفتاری و منش پهلوانی بهمن، نمودار نیست، زیرا ابیات در لفافه تحسین و تعارف، دشمنی و رقابت خاندان رستم با خاندان لهراسب مشهود است. چنین صحنه ای از تعارفات شهريار ایران با پهلوانان خود در منظومه حماسی دیده نشده است. در حماسه به محض آن که شاه امر می کرد و درخواستی داشت، پهلوانان داوطلب نبرد می شدند و بدون درنگ به میدان کارزار و نشان دادن رزم و سلحشوی پای به میدان نبرد می گذاشتند. هیچگاه پهلوانان و جنگاوران ایرانی به فکر جان خود و به خطر انداختن جان شاه نبودند، فقط در اینجاست که شاه ناچار می شود برای نشان دادن اقتدار خویش در برابر پهلوانان و به خصوص آذر برزین و رستم تور، به جنگ اژدها برود و نامراد شود.

بهمن بنا به گفته دهقانان که در شکارگاه اژدهایی است که حاصل تلاش سالیانه ما را ویران می کند:

بکاریم هر سال تخمی زنو
نبینیم شاخی به گاه درو
به گاه درودن یکی اژدها
بیاید کند کشت ما بی بها
بسوزد همه دشت زان سان به دم
که نه سبزه ماند زمین را نه نم (ابی الخیر، ۱۳۷۰: ۵۹۶)
به خرد تکیه نمی کند و در برابر گفته و درخواست دهقانان احساس برتری از دیگر پهلوانان از خود نشان می دهد. این اوصاف باعث شد که بهمن:

پپوشید تن را به خفتان جنگ
چو نزدیک آن اژدها گشت تنگ
ببنداخت زوبین زهر آبگون
سنانش به خاک آمد اندر نگون
بزد یک دم آن اژدها را نهیب
گسسته شدش هر دو پای از رکیب
زاسب اندر افتاد خاور خدای
فرو بردش آن اژدها هر دو پای
خروشید کای پهلوان زینهار
که از من برآرد هم اکنون دمار
چنین پاسخ آورد آن شیرمرد
که با جان خردمند بازی نکرد (همان: ۶۰۰)
بهمن هم شاه است و هم پهلوان در منظومه بهمن نامه. برخلاف اینکه پهلوانان دیگر در خدمت او هستند و برای حفظ تاج و تخت شاهان می جنگند، اما بهمن خودش به میدان مبارزه می رود و با یلان سیستان مقابله می کند و حتی سیستان را که محل پرورشش بوده است به آتش می کشد.

وزان پس به ویرانی آورد رای
درآورد کاخ بلندش زپای
یکی آتشی سهمگین بر فروخت
همه سیستان را به آتش بسوخت (همان، ۱۳۷۰: ۳۲۱)
بهمن در بیشتر مبارزه های خود به طور واقعی و کامل عمل نکرده است که شاهد پیروزی شجاعانه و دلچسبی باشد، بلکه می توان برداشت کرد که حریفان او به سبب هایی مغلوب شده اند و سازش و صلح کرده اند. چنانکه آمده است در هفت خان بهمن با هموردی سرسخت و جنگاوری مواجه نمی شود، چون با کوه بلور، کوه زنبوران، دریای ژرف پر از مار و ماهی و نهنگ، کوه سگساران، کوه جادوگران، جزیره دوال پایان، و جزیره گلیم پوشان روبرو است. « (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۸۱)

در این خان‌های پیش آمده نبردی پیش نمی‌آید و همه با هدیه‌های از بهمن استقبال می‌کنند، اما اولین بار بهمن با اژدها وارد نبرد جدی می‌شود و چون توانایی مبارزه با او را ندارد، شکست می‌خورد و زندگی‌اش به پایان می‌رسد. البته این از ضعف پهلوانی و جنگاوری او نیست، بلکه در زمان عمل، با وجود اینکه شاهی خردورز است، خرد را به نیکی به کار نبسته است.

نتیجه‌گیری

در منظومه‌های حماسی، پهلوانان، چه ایرانی و غیر ایرانی هر کدام برای رسیدن به هدف خود شمشیر می‌زنند. هیچ‌گاه از مرگ ترسی به دل راه نمی‌دهند و تا پای جان برای هدف خویش می‌جنگند. ایستادگی و استواری در کنار سلحشوری و مبارز بودن، از صفات بارزی است که پهلوانان و سالاران سپاه ایران زمین همواره از آن برخوردار بوده‌اند، زیرا یکتاپرستی و کرنش در برابر یزدان دادر، همیشه باعث تقویت روحیه و روان آنان بوده است. پهلوانان ایرانی در آغاز هر نبرد با خدای خود خلوت می‌کنند و از او یاری می‌طلبند. در انجام هر نبرد نیز، سر بر خاک می‌نهند و معبودشان را سپاس می‌گذارند، زیرا به آنان نیروی بدنی و درایت و کاردانی رزم آموخته است تا از کیان سرزمین و خاندان خویش حراست نمایند. جشن پیروزی برپا می‌کنند و اموال حاصل از نبرد را عادلانه قسمت می‌نمایند، و این بهترین نمونه اعتدال و میانه روی در زندگی جمعی انسان‌ها است. همه خصوصیات و ارزش‌های حماسی همراه با منش‌ها و رفتار پهلوانی، در کتاب بهمن‌نامه، بسان آغاز کارها با نام یزدان، سپاسگزاری و اهمیت خرد و خردورزی، داد و دادگری، بذل و بخشش، مهرورزی و عشق، از طرفی و از سوی دیگر منش‌های پهلوانی و خصلت‌های شاهی، چون جنگ و خونریزی، فریب و نیرنگ، انتقام‌طلبی، و سرانجام خوش، که این سرانجام در منظومه بهمن‌نامه، برای بهمن ناخوش و دردناک شکل گرفته، آمده است. در شاهنامه خاندان رستم نمونه کامل و عالی اخلاق هستند. این دودمان با وجود آموزش تمام خوبی‌ها به بهمن، بهمنی که تمام پهلوانان حامی او بودند و او را دوست می‌داشتند و احترام می‌کردند؛ مورد خشم قرار گرفتند. مدتی بعد از مرگ رستم، بهمن به عنوان کین و انتقام از خون پدرش به خطه سیستان لشکر کشید و خسارات زیانباری بر این پهنه فراخ و گستره ایران وارد کرد.

خاندان زال علاوه بر اینکه شجاع‌ترین پهلوانان حماسه بهمن‌نامه‌اند، ستم‌دیده‌ترین آن‌ها نیز هستند، زیرا به مدت چهل سال، از هنگام ورود بهمن با لشکرش به سیستان، تا مرگ بهمن، روزگار آرام و با آسایشی نداشتند؛ گرچه این پهلوانان برای حفظ نام و ننگ، مرگ را به سخره می‌گیرند، و برای دفاع از کیان و خاندان خویش سخت مبارزه می‌کنند، چنانکه زنان‌شان چون مردان، دلاوران میدان کارزارند. بهمن که پرورش یافته در درون خانواده رستم است، به آزار و اذیت این خانواده می‌پردازد، سیستان را به خاک و خون و آتش می‌کشد، بسیاری از پهلوانان و مبارزانی که می‌بایست در کنار بهمن با بیگانه نبرد کنند در این مدت کشته می‌شوند، زال به بند کشیده می‌شود، تا شکوه و حشمت خاندان سام خدشه دار شود، و نمک شناسی بهمن آشکار گردد. فرامرز به مرگ محکوم می‌گردد و دختران رستم پس از سال‌ها در بدری و فرار به سرزمین خود باز می‌گردند. فرامرز به دار آویخته می‌شود تا الگوی رفتاری و منش سبک سرانه و قدرت خواهانه شاهی بهمن، که آغشته کین و نفرت بود، منفور واقع شود.

منابع

- ابن ابی‌الخیر، ایرانشاه، (۱۳۷۷)، کوش‌نامه، تصحیح جلال متینی، چاپ اول، تهران: علمی
- ابن ابی‌الخیر، ایرانشاه، (۱۳۷۰)، بهمن‌نامه، تصحیح رحیم عقیقی، چاپ اول، انتشارات علمی و فرهنگی
- احمد سلطانی، منیره، (۱۳۸۴)، ژرف ساخت فرهنگ عامه ایرانی، چاپ اول، تهران: روزگار
- آیدنلو، سجاد، ۱۳۸۸، از اسطوره تا حماسه (هفت گفتار در شاهنامه پژوهی)، تهران: سخن
- آیدنلو، سجاد، (۱۳۹۴)، دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه فردوسی)، تهران: سخن
- بهار، مهرداد، (۱۳۸۰)، فرنیغ دادگی، بندهشن، تهران: توس

بیابانی، محمد، (۱۳۶۹)، حماسه درخت گلبانو، چاپ اول، تهران: مرکز حاجی زاده عسکری، مجید، (۱۳۹۱)، بازتاب معراج پیامبر در شعر فارسی از آغاز تا قرن هشتم، فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

دبیرسیاقی، محمد، (۱۳۷۳)، داستان‌های نامورنامه شاهنامه فردوسی، چاپ دوم، تهران: نشر قطره
دقیقی طوسی، ابومنصور محمدبن احمد، (۱۳۷۳)، گشتاسب‌نامه، محمدجواد شریعت، چاپ دوم، اساطیر دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۲)، لغت‌نامه دهخدا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
دوستخواه، جلیل، (۱۳۸۶)، گزارش و پژوهش اوستا، جلد دوم، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات مروارید
سرامی، قدمعلی، (۱۳۷۸)، از رنگ گل تا رنج خار، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
سرکاراتی، بهمن، (۱۳۷۸)، بنیان اساطیری حماسه ملی ایران، سایه‌های شکار شده، تهران: چاپ اول
سیف، علی‌اکبر، (۱۳۷۰)، اندازه‌گیری و ارزشیابی پیشرفت تحصیلی، چاپ دوم، تهران: انتشارات آگاه
شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۵۰)، انواع ادبی و شعر فارسی، مجله خرد و کوشش، شماره ۳۲
صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۸۴)، حماسه‌سرایی در ایران، چاپ هفتم، تهران: انتشارات امیرکبیر
عفیفی، رحیم، (۱۳۷۴)، اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی، چاپ اول، تهران: توس
فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۱)، شاهنامه بر اساس نسخه چاپ مسکو، تهران: پیمان
کیا، خجسته، (۱۳۷۵)، قهرمانان بادپا در قصه‌ها و نمایش‌های ایرانی، چاپ اول، تهران: مرکز گردیزی، ابوسعید، (۱۳۸۴)، زین الاخبار، به اهتمام رحیم رضازاده ملک، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
لطف‌آبادی، حسین، (۱۳۸۴)، روان‌شناسی تربیتی، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت
مارزلف، اولریش، (۱۳۷۶)، طبقه بندی قصه‌های ایرانی، چاپ دوم، تهران: سروش
ملاحظات دربارۀ منظومۀ بهمن‌نامه، (۱۳۸۷)، پژوهشنامه ادب حماسی، سال یازدهم، شماره ۱۹، برگ سیزدهم